

باسم تعالی

درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱ مهر ماه ۱۳۹۳

موضوع کلی: مشتق

مصادف با: ۲۷ ذی القعدة ۱۴۳۵

موضوع جزئی: تحریر محل نزاع (ادله نظر مشهور و بررسی اشکالات آن) - ثمره نزاع

جلسه: ۶

سال: ششم

«الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین ولعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

در جلسه قبل عرض شد که یکی از موانع پذیرش نظریه‌ی مشهور مبنی بر لغوی بودن نزاع در بحث مشتق، این است که چنانچه ما نزاع در باب مشتقات را لغوی بدانیم، باید به نوعی به تصویر جامع ملتزم شویم، چون اگر بحث واضح و وضع به میان آید، قهراً واضح در مقام وضع، نیازمند تصویر معنا قبل از وضع است که در این صورت اگر واضح مشتق را برای معنای عام وضع کرده باشد، باید در هر صورت جامعی را بین فاقد و واجد در نظر گرفته باشد که مشتق را به گونه‌ای وضع کند که شامل «متلبس بالمبداء فی الحال» و «ما انقضی عنه التلبس» بشود. در جلسه قبل دو وجه برای تصویر جامع بیان شد که هر دو وجه مورد اشکال واقع شد و نتوانست مانع را از سر راه بردارد.

وجه سوم

وجه سوم برای تصویر جامع این است جامع عبارت است از «ذاتی که صدر عنها الضرب». فرق این تصویر با تصویر قبلی (وجه دوم) این است که در تصویر قبلی، جامع عبارت از «الذات الصادر عنها الضرب» بود و در این تصویر (وجه سوم)، جامع عبارت است از «الذات التي صدر عنها الضرب». در تصویر دوم، زمان مدخلیت نداشت و گفته شد که «الذات الصادر عنها الضرب» که الصادر می تواند هم مربوط به گذشته باشد و هم می تواند مربوط به حال باشد (البته اشکال دیگری داشت که عرض شد) اما زمانیکه گفته شود «الذات التي صدر عنها الضرب»؛ صدر در واقع خصوصیت و حیثیت زمان در آن اخذ شده است و چنانچه حیثیت زمانی که از کلمه‌ی «صدر» استفاده می شود، لحاظ شده باشد (یعنی ذاتی که ضرب از او سر زده) در این صورت ظهور در این دارد که تلبس باید فعلی و الان باشد و اگر زمان لحاظ نشده باشد و مطلق ذاتی که «صدر عنها الضرب» مورد نظر باشد در این صورت، شامل مستقبل هم می شود و دیگر وجهی برای خروج مستقبل از محل نزاع نیست. پس وجه سوم هم نمی تواند به عنوان وجهی برای تصویر جامع پذیرفته شود.

بطان اشتراک لفظی

تا به حال سه وجه برای تصویر جامع گفته شد. اگر بخواهیم قائل شویم به اینکه این بحث، بحث لغوی است و به واضح مربوط می شود، ناچاریم از اینکه جامعی را تصویر کنیم و اگر نتوانیم جامع را تصویر کنیم در این صورت این امر مشکلی در برابر نظر مشهور است و از طرفی هم نمی توانیم قائل به اشتراک لفظی شویم یعنی نمیتوانیم بگوئیم واضح یکبار لفظ را برای «متلبس فی الحال» وضع کرده و به وضع ثانوی هم برای «ما انقضی عنه التلبس» وضع کرده است. اگر قائل به این فرض شویم در این صورت، محذور تصویر جامع به کنار می رود و شاید کسانی بگویند که دیگر تصویر جامع لازم نیست! زیرا واضح

در این صورت می تواند برای بار اول لفظ «ضارب» را برای کسی که الان در حال ضرب است وضع کند یعنی هیئت اسم فاعل را برای «متلبس بالمبداء فی الحال» وضع کند و در وضع دیگر، هیئت اسم فاعل را برای «متلبس بالمبداء فی الماضی» وضع نماید.

فرض مذکور مشکل بحث را حل می کند اما در اینجا قرار نیست که ما از راه مشترک لفظی مسئله را حل کنیم و التزام به مشترک لفظی اساساً در اینجا امکان ندارد. پس باید چه کرد؟

وجه چهارم

ما در واقع باید تصویری از جامع ارائه دهیم که بر اساس آن تصویر، مشکله‌ی مشهور حل شود و آن مانعی که در برابر مشهور بود مرتفع شود.

در بحث صحیح و اعم هم مسئله‌ی تصویر جامع را مطرح کردیم، که الفاظ عبادات برای خصوص صحیح یا برای اعم وضع شده اند و ما هم بناء بر نظر صحیحی و هم بناء بر نظر اعمی، جامع را تصویر کردیم. حال نظیر آنچه که در آنجا بیان داشتیم در اینجا هم ذکر می کنیم.

اساساً در این بحث نمی توان جامع ذاتی تصویر کرد، یعنی در این بحث جامعی که در واقع مشترک بین «متلبس بالمبداء فی الحال» و «متلبس بالمبداء فی الماضی» باشد ذاتاً وجود ندارد و به عبارت اخیری این دو مشترک ذاتی ندارند و تصویر جامع ذاتی امکان ندارد پس آنچه که در این مقام ممکن است، «جامع عنوانی» است. یعنی عنوان واحدی را بیان می کنیم که این عنوان، مشترک بین هر دو است و می گوئیم مشتق برای آن جامع عنوانی وضع شده است، یعنی واضع وقتی می خواست هیئت اسم فاعل را وضع کند آنچه را که در ذهنش تصویر کرده یک عنوان کلی مانند «المتلبس بالمبداء» بوده است و هیات مشتق را برای آنچیزی که این عنوان اشاره به آن دارد وضع کرده که ما به نام جامع عنوانی از آن تعبیر می کنیم. این عنوان، هم در «متلبس بالمبداء فی الحال» وجود دارد و هم در «متلبس بالمبداء فی الماضی» وجود دارد.

پس بیان جامع ذاتی به هر یک از سه نحوی که در وجه اول، دوم و سوم بیان شد، ممکن نیست و رافع اشکال نمی باشد. فلذا وجه و تصویری که می توانیم برای جامع ارائه دهیم که محذوری در پی نداشته باشد و مانع پذیرش قول مشهور را برطرف کند «جامع عنوانی» است، یعنی عنوان کلی که مشیر به موضوع له آن است. در این فرض واضع اگر بخواهد مشتق مثل هیئت اسم فاعل را وضع نماید، ابتداءً عنوان جامع آن را در نظر می گیرد و بعد هیئت مشتق را برای آنچیزی که این عنوان جامع اشاره به آن دارد وضع می نماید. و مشکلی هم برای تصویر این جامع وجود ندارد. لذا آنچه که گمان می شود مانع پذیرش نظر مشهور مبنی بر لغوی بودن محل نزاع است برطرف شد.

خلاصه بحث

تا کنون مواردی را پیرامون محل نزاع و آیا اینکه اساساً نزاع در باب مشتق، نزاع لغوی است یا عقلی بیان داشتیم و چهار نظر را در این رابطه ذکر کردیم. طبق نظر مشهور نزاع لغوی است و نزاع لغوی یعنی اینکه بحث در وضع واضع است. یعنی واضع لفظ مشتق را برای معنای عام یعنی عنوان کلی «متلبس بالمبداء» وضع کرده و یا برای خاص وضع کرده است. طبق نظر محقق

نائینی و مرحوم تهرانی این نزاع از نوع، نزاع عقلی است که در مباحث قبل، این دو نظر رد شد. مرحوم آقای بروجردی هم نزاع را به نحو دیگری تبیین کرده اند که در مباحث گذشته بیان شد و علیرغم ادعای برخی از بزرگان مبنی بر اینکه آقای بروجردی نزاع را نزاع لغوی می دانند و شاید ظاهر عبارت ایشان هم اشعار به این نزاع دارد ولی بیان، توضیح و استدلال ایشان نشان دهنده‌ی این است که مرحوم آقای بروجردی هم نزاع را نزاع عقلی می داند ولی آن هم رد شد.

نتیجه‌ی بحث این شد که بحث ما در باب مشتق درباره وضع واضح است یعنی به چه نحوی وضع شده است. اشکالاتی هم که در مقابل این نظر بود پاسخ دادیم و موانعی که در سر راه وجود داشت مرتفع ساختیم و دلیل مشهور را هم ذکر کردیم.

حاصل آنچه که بحث شد این بود که بحث مذکور، بحث لغوی است نه عقلی. محل نزاع هم تا حدودی معلوم شد ولی این پایان بحث نیست زیرا درباره دخول و خروج بعضی از مشتقات از محل نزاع، بحث مفصلی باید صورت گیرد که در امر ثانی بحث خواهیم کرد. در آنجا اختلافاتی واقع شده از جمله آن که اسم مفعول از جمله مشتقاتی است که داخل در محل بحث و نزاع است؟ آیا اسم مکان و اسم زمان و نظایر آنها نیز داخل بحث هستند یا خیر؟ این را خواهیم گفت ولی لازم می بینم بخاطر اینکه تا حدودی به اهمیت این بحث آشنا شویم اشاره ای به ثمره‌ی این نزاع بکنم.

ثمره نزاع

ممکن است که شما بگوئید بحث درباره‌ی این موضوع چه فایده ای دارد؟ این که مثلاً عنوان ضارب حقیقتاً فقط به «متلبس بالمبداء فی الحال» اطلاق می شود و در غیر آن یعنی کسی که قبلاً متلبس بوده و الان متلبس نیست مجاز تلقی می شود و یا خیر، آن هم حقیقت محسوب می شود؟ این بحث چه ثمره و فایده ای دارد؟

لازم است بخاطر اینکه مسئله برای شما کاملاً معلوم شود یک مثال فقهی ذکر کنم و البته ثمره‌ی این بحث در فقه هم کم نیست. در مسئله‌ی نظر و جواز لمس زوج به زوجه‌ی میت، و بالعکس میتوان به این موضوع اشاره کرد. مثلاً زن و مردی با هم علقه‌ی زوجیت دارند که به یکی از این دو، زوج و به دیگری زوجه اطلاق می شود، از طرفی هم زوجه و زوج هر چند که اسم فاعل و اسم مفعول نیستند اما از مشتقات محسوب می شوند که در مباحث بعد انواع مشتقات را بیان خواهیم کرد و مشخص خواهد شد کدام یک داخل محل نزاع و کدام یک خارج از محل نزاع هستند. به هر حال علقه زوجیت تا ما دامی که زوج و زوجه زنده اند برقرار است اما با فوت یکی از آن دو، زوجیت موضوعاً منتفی می شود. سوال اینجاست که اگر یکی از زوج و زوجه فوت کنند، آیا عنوان زوج در شخص باقی مانده، حقیقتاً صدق می کند یا نه؟ اگر در جواب بگوئیم عنوان زوج بر این ذات الان حقیقتاً اطلاق می شود، پس این فرد هنوز زوج است و نظر و لمس زوجه برای او جایز و بلا مانع است فلذا می تواند او را غسل دهد زیرا در غسل مماثلت بین غاسل و مغسول شرط است. اما اگر بگوئیم که عنوان زوج فقط به «متلبس به زوجیت فعلاً» منطبق می شود و به کسی که الان زوجیت بین آنان برقرار است می توان حقیقتاً زوج اطلاق کرد، ولی درباره کسی که «انقضی عنه الزوجیه»، دیگر نمی توانیم حقیقتاً عنوان زوج را بکار ببریم. پس حقیقتاً «لا یطلق علیه زوج هذ» یا «لا یطلق علیها زوجها هذا» دیگر زوج یا زوجه‌ی او محسوب نمی شود (البته مجازاً می توان گفت اما حقیقتاً نمی شود) مثال دیگر این است که مثلاً مردی، زن خودش را طلاق داده است و آن زن هم با کسی دیگر ازدواج کرده و بعد شوهر دوم زن از

دنیا رفت و زن هم به دلیل ناراحتی فوت شوهر دوم فوت کرد، حال سوال اینجاست که آیا زوج اول می تواند زن را غسل دهد یا نه؟ یعنی زوج به حسب حکم اولی و حکم جواز نظر و لمس به زوجه و بالعکس، می تواند زن را غسل دهد یا نه؟ اگر بگوئیم مشتقات برای اعم وضع شده اند، پس باید قائل به جواز غسل در فرض مذکور شویم زیرا «یصدق الزوج و الزوجه علیهما حقیقتاً» اما اگر اخصی شویم به این معنی که بگوئیم مشتقات برای خصوص «من تلبس بالمبداء فی الحال» یعنی کسی که الان تلبس فعلی دارد، وضع شده است و کسی که الان متلبس نیست یعنی «انقضی عنه التلبس»، دیگر نمی توان به او حقیقتاً عنوان مشتق را اطلاق کرد در این صورت قهراً نمی توانیم حکم به جواز نظر یا لمس و غسل این زن میتة توسط مرد را کنیم. پس بحث مشتق بحثی است که هم فواید و ثمرات علمی دارد و هم ثمره‌ی عملی دارد و در فقه اثرگذار است. در بحث رضاع هم این مسئله می تواند مطرح شود.

بحث جلسه آینده

مطلب بعدی بحثی است که در کفایه به عنوان امر ثانی مطرح شده است اما طبق ترتیبی که در اینجا بحث کردیم، امر ثالث محسوب می شود. یعنی امر اول بحث ما پیرامون لغوی یا عقلی بودن نزاع بود که محل نزاع تقریباً معلوم شد، مطلب دوم هم درباره ثمره‌ی نزاع بود و مطلب سوم که همان امر ثانی کتاب کفایه‌ی مرحوم خراسانی است، درباره‌ی منظور و مقصود از مشتق در این مقام است. یعنی به عبارت دیگر بحث در این است که کدام یک از اقسام مشتقات در محل نزاع داخل هستند و کدام یک از مشتقات از محل نزاع خارجند؟ در این خصوص هیئت اسم فاعل و اسم مفعول و اسم مکان و اسم زمان را به عنوان مشتق نام برد اما کدام یک از این مشتقات در محل نزاع داخلند و کدام یک خارج هستند؟ قدر متیقن این است که بعضی از مشتقات در محل نزاع داخلند و اما در مورد بعضی اختلاف واقع شده است که انوان آنان را در جلسات بعد مورد بررسی قرار می دهیم.

«الحمد لله رب العالمین»